

نگاهی به رابطه اخلاق و دین از منظر لیندا زاگزبسکی، فیلسوف دین و اخلاق آمریکایی

آیا اخلاق به دین نیاز دارد؟



محمدسعید عبداللہی
دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق

رابطه میان اخلاق و دین همواره از پرچالش‌ترین موضوع‌های فلسفی به‌شمار می‌رود. تبیین و بررسی همه‌جانب این رابطه چه در سنت‌های فلسفی مغرب‌زمین و چه در سنت اسلامی همواره جایگاهی بنیادین داشته است. افزون بر بحث‌های بسیاری که در طول سالیان دراز و تاریخ فلسفه در این باب شده، در دوران جدید نیز سخن از رابطه اخلاق و دین اهمیتی دوچندان یافته است. پدید آمدن جریان‌های پویا در تشخیص مومن و همچنین جامعه، دریافتی دقیق از بنیاد و معیارهای هنجارهای اخلاقی، شناخت هرچه بیشتر و بهتر دین و نمونه‌هایی از این دست را می‌توان از پیامدهای تبیین صحیح و روشنگرانه این رابطه دانست. با توجه به پیچیدگی تاثیر دوجانبه تفکر دینی و تفکر اخلاقی، نقد و بررسی این رابطه از دریچه چشم فیلسوفان مختلف، راه را برای آشنایی بیشتر با زوایای این بحث هموار می‌سازد. فیلسوفان مغرب‌زمین در تاریخ اندیشه، رویکردهای مختلفی به رابطه دین و اخلاق داشته‌اند. در یک نگاه کلان به دورویکردمی توان اشاره کرده‌نخست اینکه دین، بنیانگذار اخلاق است، بنابراین هرچه رادین به آن مر کند خیر و هرچه را که از آن نهدی کند شر است. رویکرد دوم عقل بشری را پایگاهی برای اخلاق می‌داند.

با نگاهی به متفکران یونان باستان مانند افلاطون و ارسطو درمی‌یابیم که در نگاه آنها، اخلاق به‌خودی‌خود مستقل از دین است، پس از دوره یونان باستان، در قرون وسطی نیز شاهد اهمیت رابطه دین و اخلاق و تقابل دو نگاه هستیم. در یک طرف اردوگاه فیلسوفان و الهی‌دانانی مانند آگوستین و آسمل قذیس را داریم که اخلاق را مبتنی بر دین می‌دانستند و در دیگر سو، شخصی مانند آکویناس وجود دارد که در نظرش اخلاق مستقل از دین است. اما در دوره پس از روشنگری و بعد از آن یعنی دوره مدرن، با پیشرفت چشمگیر علمی در گستره‌های گوناگون و همچنین تحولی بنیادین در پاره‌ای از مسائل اجتماعی و اقتصادی، شرایط به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد. تعارض‌های جدیدی میان علم، اخلاق و دین شکل گرفت و رویکردهایی جدید به رابطه دین و اخلاق پدید آمد. بنابراین در آستانه سده بیست‌ویکم، جهان در شرایط جدید واقع شد؛ از سویی دیدگاه‌هایی افراطی در نقد دین و اخلاق فزونی گرفت و از طرفی پاره‌ای از فیلسوفان غربی و مسلمان سخن از بازگشت به اخلاق گفتند. بحث از رابطه میان اخلاق و دین در فرهنگ اسلامی نیز سابقه‌ای کهن دارد. در تفسیرهای کلاسیک اشاعره و معتزله در باب عقلی یا نقلی بودن حسن و قبح نمونه‌ای تاریخی برای این موضوع است.

لیندا زاگزبسکی^۱ از جمله فیلسوفان معاصر و مهمی به‌شمار می‌آید که با نگاهی نو این رابطه را بررسی کرده است. وی فیلسوف پرآوازه آمریکایی، معرفت‌شناسی صاحب‌نام در اخلاق فضیلت است. کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌های او گواه این است که وی نه تنها در معرفت‌شناسی که در فلسفه اخلاق و فلسفه دین نیز حرف‌های مهمی برای گفتن دارد. زاگزبسکی مدرک لیسانس خود را از دانشگاه استنفورد و بعد از آن مدارک فوق لیسانس و دکتری‌اش را از دانشگاه کالیفرنیا دریافت کرد. وی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ رئیس جامعه فیلسوفان مسیحی بود و برای برهه‌ای نیز ریاست انجمن فیلسوفان کاتولیک را برعهده داشت. زاگزبسکی از سال ۱۹۹۹ استاد فلسفه دین و اخلاق دانشگاه اوکلاهاماست و در آنجا تدریس می‌کند. عناوین برخی از مهم‌ترین آثار او عبارتند از:

- دوره‌نامه دشوار آزادی و علم پیشین (۱۹۹۱)
- فضیلت‌های ذهن (۱۹۹۶)
- معرفت‌شناسی فضیلت (۲۰۰۱)
- فضیلت عقلی، چشم‌اندازهایی از اخلاق و معرفت‌شناسی (۲۰۰۳)
- نظریه انگیزش دین (۲۰۰۴)
- فلسفه دین: درآمدی تاریخی (۲۰۰۷)
- درباره معرفت‌شناسی (۲۰۰۸)
- الگوگرایی اخلاقی (۲۰۱۷)

در این یادداشت کوتاه به‌دنبال آیم که بر پایه آثار زاگزبسکی، روایتی مختصر در باب رابطه اخلاق و دین از منظر این فیلسوف برجسته به‌دست دهم.

امکان نیاز اخلاق به دین از سه جهت

پس از دوره روشنگری و به‌دلیل فضای طبیعت گرایانه حاکم بر آن، مقاومت نیرومندی در برابر همدلی میان اخلاق و دین پدید آمد. گویی غرب مدرن به دلایل و انگیزه‌های گوناگون سرسازگاری با وفای اخلاق و دین نداشت. یکی از یادگارهای جنبش روشنگری ویران ساختن باور به خداوند و جهان فوق طبیعی در میان مردم و روشنفکران مغرب‌زمین بود. از این رو، رفته‌رفته این دیدگاه قوت گرفت که اخلاق نه‌تنها نباید دینی باشد که حتی هیچ نیازی نیز به دین ندارد.

نگاه‌های سیاسی و اجتماعی هم از دیگر دلایل بی‌نیازی دین از اخلاق قلمداد می‌شد، به این بیان که در نگاه بسیاری از روشنفکران معاصر، وقتی در دنیایی با ادیان مختلف زیست می‌کنیم، اگر اخلاق را به‌نحوی وابسته به دین بدانیم، اخلاق به‌شکلی دقیق وابسته به کدام دین است؟ غرب مدرن، آزادی دینی را در زمره یکی از آزادی‌ها و اختیارات مدنی مهم برمی‌شمرد، اندیشه‌ای که البته تافراسوی مرزهای مغرب‌زمین گسترش پیدا کرده است. با توجه به نکته پیش گفته، مردم در حکومت‌های مختلف این آزادی را دارند که به دین خود عمل کنند بدون آنکه دخالتی از ناحیه حکومت‌دیگران ببینند. حال اگر اخلاق، ذاتی دین‌های خاص و وابسته به هر یک از

این دین‌های مختلف باشد، چه پیامدی خواهد داشت؟ باری هر شخصی می‌تواند به اخلاقیات خود عمل کند بدون آنکه دولت و دیگران برای او هیچ مزاجمتی به‌بار آورند. اما این امر راهیج جامعه‌ای نمی‌پذیرد. اخلاق دستگاہی برای تفاهم داشتن با همه است و باید شاخصه‌های مشترکی داشته باشد که تضمین کند مجموعه افراد جامعه می‌توانند به وظیفه خود عمل کنند. اگرچه همه افراد یک جامعه انگیزه‌های یکسانی برای اخلاقی بودن ندارند و امکان دارد تفاوت‌هایی در اعتقادات و کنش‌های اخلاقی داشته باشند اما آنان باید در باب زمینه‌های اصلی و محوری اخلاق اتفاق نظر داشته باشند و همچنین باید اخلاقی وجود داشته باشد که همه اعضای جامعه مرجعیت آن را به‌رسمت‌ی بشناسند. حال در جامعه‌ای که هیچ مرجعیت دینی مشترکی وجود ندارد، مرجعیت اخلاقی باید از منبع دیگری بیاید.^۲ همان‌گونه که گذشت زاگزبسکی دلیل سیاسی و اجتماعی را به‌عنوان یکی از انگیزه‌های مهم در جدایی دین از اخلاق و عدم نیاز اخلاق به دین برمی‌شمرد، اما فیلسوف آمریکایی با این نگاه هم داستان نیست و معتقد است روز‌هایی که نسبی‌گرایی در اخلاق مرسوم بود و ضروری شمرده می‌شد، سپری شده است. به‌باور زاگزبسکی می‌توانیم بگوییم اخلاق با دین پیوند و به آن نیاز دارد و هیچ‌گونه مشکل اجتماعی یا سیاسی پیش نیاید و هیچ حقی در معرض تهدید نباشد.^۳ وی در استدلال‌هایی که در کتاب‌ها و مقالات خویش می‌آورد که در اینجا نیز اشاره‌ای به آنها داریم، چنین معنایی را اثبات می‌کند.

زاگزبسکی در کتابی که سال ۲۰۰۷ منتشر کرد (فلسفه دین، درآمدی تاریخی)^۴ معتقد است دست کم در سه‌جهت اخلاق ممکن است به دین نیاز داشته باشد:

- الف) فراهم آوردن هدف زندگی اخلاقی
 - ب) فراهم آوردن انگیزه برای اخلاقی بودن
 - ج) فراهم آوردن بنیان و توجیه برای اخلاق
- پیش‌تر و در مقاله «اخلاق و دین»^۵ در سال ۲۰۰۵ زاگزبسکی به این موضوع و از زاویه‌ای دیگر به علل و جهات نیاز اخلاق به دین می‌پردازد. وی در مقاله‌ای قدیمی در سال ۱۹۸۷ و با عنوان «آیا اخلاق به خداوند نیاز دارد؟»^۶ نیز از زاویه‌ای دیگر به این ماجرا نگاه می‌کند.

ب) فراهم آوردن انگیزه برای اخلاقی بودن

زاگزبسکی در مقاله «اخلاق و دین»^۵ ۲۰۰۵ بحثی را با عنوان شکاکیت‌انگیزشی^۸ را پیش می‌کشد. او بر این باور است که شکاکیت به‌اندیشه حمله می‌کند و خدا‌ناباوری به‌تعهد اخلاقی در عمل، وی در پی آن است دلیلی متافیزیکی‌ای ارائه کند که برخاسته از شکاکیت نسبت به معناداری التزام به اخلاق است و به‌نوعی نشان دهد که وجود دیس و خداوند برای رهایی از شکاکیت‌انگیزشی لازم است.

در نظر زاگزبسکی همان‌طور که در شکل‌گیری باورها شکاکیت معرفت‌شناختی وجود دارد، در قلمرو اخلاق نیز شکاکیت وجود دارد، درست به این دلیل که ما مانند اهداف معرفتی، غایت‌های اخلاقی مختلفی نیز داریم و امکان دارد در زندگی اخلاقی خود

دشواری‌هایی داشته باشیم که یاری برطرف کردن آنها را نداشته باشیم. مشکلات زندگی اخلاقی ما ممکن است تنها در سطح باور نباشند و به ساحت انگیزه وارد شوند. این شکاکیت اخلاقی در سطح انگیزشی به‌دوشکل رخ می‌نمایاند. شکاکیت نسبت به خود شرایط انگیزشی و شکاکیت در مورد عملی که انگیزه‌آبخشور آن است. استدلالی که زاگزبسکی در مقاله خود به‌تفصیل و با برشمردن مولفه‌های آن برای رد شکاکیت انگیزشی سامان می‌دهد بیانگر این نکته است که اخلاق تنها در صورتی می‌تواند آرام‌زای باشد که خدایی وجود داشته باشد، بنابراین تا زمانی که باور به وجود خدایی داریم، انگیزه ما برای اخلاقی رفتار کردن تهدید نمی‌شود.^۹

ج) فراهم آوردن بنیان و توجیه برای اخلاق

زاگزبسکی رویکرد اصلی در فلسفه غرب پیرامون بنیانی خدا باورانه برای اخلاق را نظریه امر الهی^{۱۰} می‌داند. البته او به این نکته نیز اشاره دارد که دین‌های غربی معمولاً برآند اخلاق از خداوند سرچشمه می‌گیرد. نظریه قانون طبیعی نیز اخلاق را امتکی بر طبیعت یا ذات خداوند در نظر می‌گیرد. به‌نظرو ی راه‌های بسیاری است که اخلاق را بر پایه بنیادی الهیاتی سامان داد. سلطه نظریه امر الهی و نظریه قانون طبیعی در علم اخلاق دینی غرب احتمالاً حاصل ترکیبی است از اهمیت قانون در اندیشه غربی و نحوه خاصی از خوانش کتاب مقدس که معیار شد. زاگزبسکی در نظریه شخصی خودش (نظریه انگیزش الهی)^{۱۱} - که بعدتر به آن اشاره خواهیم کرد- اخلاق را بر انگیزه‌هایی استوار می‌سازد که ویژگی‌های اصلی فضیلت‌های خداوند هستند. شابهیت نظریه امر الهی این است که اراده الهی، امر الهی یا در پاره‌ای روایت‌ها تزیح الهی، خاستگاه و پایگاه اخلاق است. برخی روایت‌های معاصر از نظریه امر الهی تفاوت‌هایی با تقریر سنتی آن دارند، با این همه زاگزبسکی شکل مشترکی از نظریه امر الهی را به این‌گونه ارائه می‌کند:

- یک عمل از نظر اخلاقی بایسته و مقتضی (یعنی یک تکلیف) است، تنها در صورتی که خداوند به ما فرمان داده باشد که آن را انجام دهیم.

- یک عمل از لحاظ اخلاقی نادرست است، تنها در صورتی که خداوند ما را از انجام آن نهی کرده باشد.

- یک عمل مجاز است تنها در صورتی که خداوند نه به آن امر و نه از آن نهی کرده باشد.

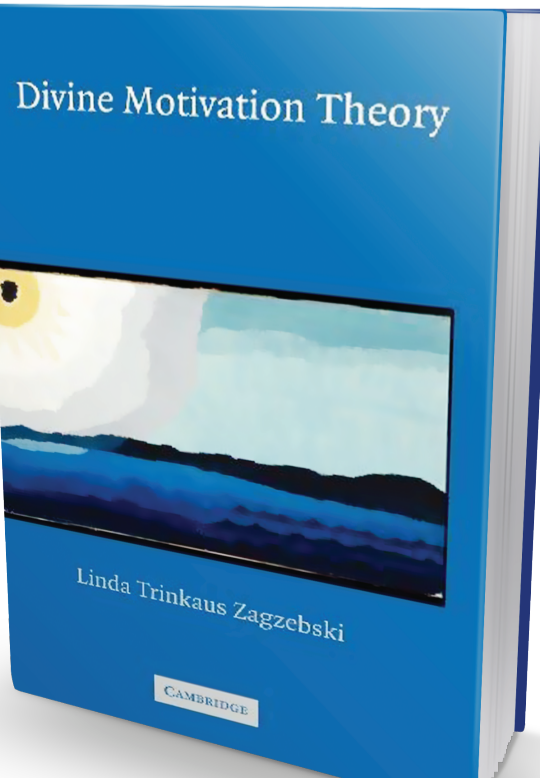
حال از آنجا که امر الهی نمودی از اراده خداوند در باب عمل‌های انسانی و سایر اعمال مخلوقانه است، اراده الهی سرچشمه بنیادین ویژگی‌های اخلاقی اعمال است.^{۱۱}

نیاز اخلاق به دین از رهگذر نظریه انگیزش الهی

زاگزبسکی در کتاب «نظریه انگیزش الهی»^{۱۲} در رویکردی تاریخی دیدگاه‌های فلسفی‌ای را که معتقدند اخلاق به دین نیاز دارد به دودسته تقسیم می‌کند: دسته نخست بر این باورند که اخلاق آفریده خداوند است و به‌نوعی به اراده‌گرایی یا اصالت اراده مشهورند. دسته دوم بر این باورند که حقیقت‌هایی ازلی و ابدی اخلاقی وجود دارند که نه‌تنها آفریده خداوند نیستند، بلکه برای خداوند نیز همان‌گونه معتبر است که برای ما انسان‌ها اعتبار دارد، این رویکرد را خردگرایی یا اصالت عقل می‌نامند. زاگزبسکی معتقد است که این دو گروه مسیر نادرستی را می‌روند و اشتباه هر دو در این است که خاستگاه اخلاق را قانون و اجبار می‌دانند، در حالی که اخلاق باید از جدایت و کشش «خوبی» برخوردار، نه قانون و اجبار. در اندیشه زاگزبسکی خوبی امری است که افراد را به سوی خود جذب می‌کند و از این رو، با توجه به این نکته می‌توان اصل و اساسی جذاب برای اخلاق بنیان نهاد. زاگزبسکی در نظریه انگیزش الهی نیز؛ از بحث مورد‌علاقه خود یعنی اخلاق فضیلت^{۱۳} بهره می‌گیرد و بر این باور است که فضایل و انگیزه‌های خداوند نقش اساسی را در این نظریه بازی می‌کنند. در سطرهای پیش گذشت که در نظریه امر الهی همه‌چیز پیرامون امر و اراده الهی است، اما در اینجا زاگزبسکی می‌گوید در نظریه انگیزش الهی وجود خداوند امری ضروری است اما دلیل آن اراده یا امر الهی نیست، دلیل آن تنها این نکته است که خاستگاه اخلاق انگیزه‌های خداوند است. باید توجه داشت انگیزه‌هایی که زاگزبسکی از آن سخن می‌گوید زیربنای وجودی و متافیزیکی اوصاف و ارزش‌های اخلاقی‌اند.^{۱۴}

دسته‌بندی و اعتبار‌های مختلفی در باب رابطه دین و اخلاق وجود دارد، برای نمونه در باب چگونگی وابستگی اخلاق به دین، فیلسوفی مانند کوئین اعتقاد دارد که چهارگونه وابستگی را می‌توان نام برد. وابستگی علی، مفهومی، معرفت‌شناختی و مابعدالطبیعی.^{۱۵} برخی نیز چون فرانکتا، تقسیم‌بندی متفاوتی را انجام می‌دهند که در آن سه نوع ارتباط «تاریخی یا علی»، «روانشناختی یا انگیزشی» و «منطقی یا توجیهی» وجود دارد.^{۱۶} روابط زبان‌شناختی، معرفت‌شناختی و روانشناختی نیز سه‌گونه‌ای‌اند که جاناتان برگ در این باب به آنها اشاره کرده است.^{۱۷} حال اگر بخواهیم نظریه انگیزش الهی زاگزبسکی پیرامون رابطه اخلاق و دین را در یکی از چهار چوب‌های رایج وابستگی اخلاق به دین بگنجانیم، می‌توانیم سخن از وابستگی متافیزیکی یا وجودی به میان آوریم، به این بیان که برای نمونه خوبی اخلاقی در نگاه زاگزبسکی از نظر وجودی وابسته به انگیزه‌های الهی است. زاگزبسکی نظریه امر الهی را مسیر مناسبی برای نیاز اخلاق به دین نمی‌داند، نه به دلیل اینکه تصور می‌کند این نظریه دچار یک دوره‌ه و دشواری‌ای حل‌ناشدنی است^{۱۸}، بلکه دیدگاه او این است که نظریه امر الهی در زمره رویکردهایی است که اخلاقیات را اساساً موضوع قانون و تعهد می‌کنند. از این رو معتقد است که نظریه انگیزش الهی که مبتنی بر فضیلت‌ها است، نامزد بهتری برای فراهم آوردن پایه‌ای متافیزیکی برای اخلاق است. در اندیشه زاگزبسکی نقش خداوند در اخلاق به‌عنوان یک سرمشق اخلاقی ترسیم می‌شود نه یک قانونگذار. بنابراین ساختار اصلی نظریه زاگزبسکی الگومحور است و ویژگی‌های اخلاقی با رجوع به الگوی خوبی تعریف می‌شود. در ساختاری که زاگزبسکی می‌چیند خداوند الگوی اصلی و نهایی است اما بسیاری از شاخص‌های انسانی به شکل محدود خوب نیز وجود دارد. همچنین به‌باور زاگزبسکی نظریه انگیزش الهی این مزیت را دارد که نظریه‌ای یکپارچه در باب همه ویژگی‌های ارزش‌گذارانه هم الهی و هم انسانی فراهم می‌سازد. این نظریه برخلاف نظریه امر الهی روی و جوهی از طبیعت یا ذات الهی دست می‌گذارد که به سبب آنها، خدا بنیان خیر و خوبی برای خوبی اخلاقی همان جوه در مخلوقات است. خوبی الهی و خوبی انسانی هر دو بر پایه انگیزه‌های خوب تبیین می‌شوند و خوبی انسان از خوبی الهی برخاسته است.^{۱۹}

نظریه زاگزبسکی پیرامون انگیزش الهی در میان فیلسوفان معاصر و کنش‌های بسیاری رادری داشت. برای نمونه جان هر^{۲۰} که خود اگر بگوییم مهم‌ترین، یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان امر الهی



است، در نقدی که به مناسبت انتشار کتاب زاگزبسکی نوشت، می‌گوید ساختار و اساس نظریه زاگزبسکی با نظریه امر الهی آدامز شباهت دارد، هر دیدگاه زاگزبسکی را با نظریه امر الهی خود در یک راستا می‌بیند اما بر این باور است که زاگزبسکی نمی‌تواند به خوبی از عهده اثبات ادعای خود برآید. وی معتقد است آنچه شخص در نظریه انگیزش الهی به‌دست می‌آورد تنها الگوی خوب یعنی خداوند است و از این رو باید ارزش‌ها و اوصاف اخلاقی خود را یک‌سره از خداوند اخذ کند و واژگان مهم در اخلاق را با رجوع به خداوند تعریف و تبیین کنیم، اما چه کسی برای آن را دارد که انگیزه‌های خداوند را به خوبی بشناسد؟ از آنجا که چنین مهمی امکان ندارد پی‌ریزی واژگان اخلاقی مادر نهایت بسیار محدود و ناقص می‌ماند.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- Zagzebski, Linda
- ۲- زاگزبسکی لیندا (۱۳۹۶) فلسفه دین درآمدی تاریخی، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، نشر کتاب پارسه، ص ۲۳۹
- ۳- همان‌ام، ص ۲۶۶
- 4- Zagzebski, Linda (2007), Philosophy of Religion, An Historical Introduction. Oxford: Blackwell Publishing Ltd
- 5- Zagzebski, Linda (2007). «Morality and Religion: in: The Oxford Handbook of Philosophy of Religion, ed. by William J. Wainwright, University of Wisconsin, Milwaukee, Chapter 14, pp. 364-344
- 6- Zagzebski, Linda (1987) DOES ETHICS NEED GOD? , FAITH AND PHILOSOPHY, Vol. 4 No. 3
- 7- Zagzebski, Linda (2007) Morality and Religion: The Oxford Handbook of Philosophy of Religion, ed. by William J. Wainwright p. 349
- 8- Motivation skepticism
- 9- Zagzebski, Linda (2007) Morality and Religion: The Oxford Handbook of Philosophy of Religion, ed. by William J. Wainwright p. 352
- 10- Divine command theory
- ۱۱- زاگزبسکی لیندا (1396) فلسفه دین درآمدی تاریخی، ص 257
- 12- Zagzebski, Linda (2004) Divine Motivation Theory. Cambridge: Cambridge University Press. P. 185
- 13- Virtue ethics
- 14- Zagzebski, Linda (2004) Divine Motivation Theory. Cambridge: Cambridge University Press. P. 6
- ۱۵- کوئین، فیلیپ، ال (1392)، «دین و اخلاق»، پل اودارد و دونالد ام، بورچرت، دانش‌نامه فلسفه اخلاق، تهران: نشر سوفیا، ۳۳۳
- 16- Frankena, w. (1981) Is Mrality Logically Dependent on Religion?, In: paul Helm; Commands and Morality; Oxford: Oxford University Press, P. 15
- ۱۷- برگ، جاناتان (۱۳۷۶)، پی‌ریزی اخلاق بر مبنای ایمان. ترجمه محسن جوادی، نقد و نظر، زمستان و بهار ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷، شماره ۱۴-۱۳، ص ۲۰۴
- ۱۸- پیشینه انتقاد به نظریه امر الهی را در اوتیو فرین افلاطون می‌توان جست. سقراط در آنجا می‌پرسد: «آیا آنچه خوب است به خاطر آن خوب است که محبوب خدایان است یا چون خدایان آن را دوست دارند خوب است؟ در این معنا، سقراط دو جهان بینی پیش روی ما می‌نهد. در یک رویکرد خدا و انسان قواعد مطلق و ثابت اخلاقی وجود دارد. در این عالم خداوند به انسان‌ها فرمان می‌دهد تا از این قواعد اخلاقی تبعیت کنند، زیرا آنها جدای از خداوند، قواعدی مطلق و ذاتا صادقند. در رویکرد دوم تنها خداوند و انسان وجود دارد و قواعد مطلق و ثابت اخلاقی‌ای وجود ندارد. در این عالم این خداوند است که به کارهایی فرمان می‌دهد و این کارها خوبند چون خداوند به آنها فرمان داده است. زاگزبسکی در توضیح این معنا برای نظریه امر الهی چنین می‌گوید که حال اگر خداوند خیر را درست را اراده می‌کند، چون خوب درست است، پس خوبی یا درستی مستقل از اراده خداوند است و اراده خداوند خوبی را تبیین نمی‌کند. از طرفی، اگر چیزی خوب است، چون خداوند آن را اراده می‌کند پس چنین می‌نماید که اراده الهی خودسرانه است. خداوند را هیچ دلیل اخلاقی ملزم نمی‌کند و مانع از آن نمی‌شود که هر چیزی را به چیزی خوب از آن چیزی نیست که به‌شکل معمول ممکن است دلیل نااخلاقی نوع درستی از دلایل باشد که انتخاب خدا را از آنچه خیر یا درستی را می‌سازد تعیین کند. نتیجه ظاهری این است که خوب ابدی یا درست نادرست را یک اراده الهی خودسر تعیین می‌کند، خداوند می‌توانست به‌سنگ‌دلی با نافرست امر کند و اگر چنین می‌کرد رفتارهای سنگ‌دلانه و نفرت‌انگیز درست و حتی در جرگه تکالیف می‌بودند. این نتیجه‌ای غیرقابل قبول است و در تعارض باحسی است که از سرشت ذاتی ویژگی‌های اخلاقی پاره‌ای از اعمال داریم و خوبی خوبی که می‌تواند سنگ‌دلی را در جرگه خوبی‌ها قرار دهد به‌هیچ‌وجه آن چیزی نیست که به‌شکل معمول از خوبی می‌فهمیم؛ بنابراین دشوار بتوان فهمید که چگونه ممکن است حقیقت داشته باشد که خود خداوند به هرگونه معنی مهم و جوهری از خوبی براساس این رویکرد خوب باشد. (زاگزبسکی، ۱۳۹۶، ۲۵۹) از این روی فیلسوفان دین و اخلاق راهکارهای مختلفی برای حل این مشکل ارائه کرده‌اند. زاگزبسکی معتقد است نظریه انگیزش الهی او این مشکل را پدید نمی‌آورد.
- ۱۹- زاگزبسکی لیندا (۱۳۹۶) فلسفه دین درآمدی تاریخی، ص ۲۶۴
- 20- Hare, John